

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

توضیح مبنای سوم موثر در بحث: افعال جوارحی و جوانحی

در جلسه گذشته مقدمه سومی از مبانی بحث فقه تربیت را مطرح کردیم، که تربیت هم شامل افعال ظاهری انسان می شود از قبیل خوردن، خوابیدن، حرف زدن، حضور در جامعه و هم شامل افعال باطنی و قلبی می شود.

یک سری از امور تربیتی مربوط به افعال قلبی است؛ مثلاً فرض کنید به بحث حسد که می رسیم، گرچه حسد یک عنوان اخلاقی است ولی جنبه‌ی تربیتی هم دارد. در روایت آمده خطاب به جناب موسی بن عمران علیه السلام فرمود: «لا تحسدن الناس» [1]

یا عناوین دیگر از امور قلبی مانند حب، بغض، اراده، رضا، سخط وجود دارد که ممکن است متعلق حکم شرعی قرار بگیرد.

در روایات دارد که «المؤمن بین خوفین» [2]. از یک طرف باید رجا داشته باشد و از طرف دیگر خوف داشته باشد؛ زندگی مومن بین خوف و رجا است. این خوف و رجا یک امر باطنی و قلبی است. اینجا باید بحث کنیم که دین به طور عام و فقه به طور خاص، آیا خوف را لازم می داند یا مستحب می داند؟

آیا «یستحب الخوف من الله؟ آیا یستحب الخشیة من الله؟»

بعداً ما خواهیم گفت که این عناوین یک جهت اخلاقی دارد و علاوه بر آن جهات فقهی هم دارد؛ آیا در جامعه پدر و مادر باید فرزند را بر خوف تربیت کند یا بر رجا تربیت کند؟ یا اینکه باید تفصیل قائل بشویم نسبت به سنین مختلف فرزند؟ چون از بعضی روایات یا کلمات استفاده می شود که انسان تا جوان هست خوف و خشیت را در خودش قوی کند، وقتی به سن پیری رسید رجا به رحمت خدا را در خود تقویت کند.

به هر صورت اینها امور قلبی است. و عرض کردیم که هم بار فقهی دارد و هم بار اخلاقی که بار اخلاقی اش این است که خوف از انسان یک آدم متخلق می سازد.

اینها از باب نمونه بود و ما باید قبلاً روشن کنیم که دایره فقه منحصر به احکام ظاهری و افعال ظاهری نیست. فقه نیامده فقط افعال ظاهری را برای ما روشن کند حتی برای افعال جوانحی و افعال باطنی هم فقه دستور دارد. به نظر من شکی نیست در اینکه یکی از مقدمات فقه تربیت همین بحث است.

مبنای مرحوم امام (ره) در موضوع حکم شرعی

با این وجود فقیه بزرگی مثل امام رضوان الله تعالی علیه می فرماید «افعال قلبی متعلق برای تکلیف نیست و نمی تواند متعلق برای تکلیف باشد!» نتیجه‌ی این مبنا در فقه تربیت اثر می گذارد؛ چون در اینصورت چاره‌ای نداریم جز اینکه تربیت را منحصر کنیم به افعال ظاهری!

اما باید این مبنا بررسی و تحقیق بشود. بالاخره جای این بررسی هم، همین جاست؛ باید ببینیم فقه با همان تعریفی که دارد که هم شامل فردی می‌شود و هم اجتماعی، آیا متکفل پاسخ افعال قلبی هم هست یا نه؟
آیا افعال قلبی هم متعلق برای احکام تکلیفیه قرار می‌گیرد یا نه؟
آیا احکام خمسۀ تکلیفیه متعلقش فقط افعال خارجیۀ است؟

روی همین مبنای امام است که فقها در همین بحث حسد می‌گویند: «حسد تا مادامی که در قلب است نمی‌توانیم بگوئیم حرام است و این آدم مرتکب کار حرامی شده!» کسی که در قلبش آرام نیست از اینکه مثلاً چرا خداوند این نعمت را به فلانی داده، و در قلبش می‌گوید «خدا کند یک روزی از خواب بیدار می‌شوم ببینم که این مال، جمال و یا اعتباری که فلانی دارد را خدا از او گرفته است»، این حسد است. اما نمی‌شود گفت این کار، حرام است. فقها گفتند حرام نیست. یک امر مذموم اخلاقی است ولی حرام نیست.

بعد اگر به مرحله اظهار رسید، شطر کلمه‌ای را برای آن شخص گفت که ناشی از حسد بود، یعنی پیش دیگران نشست و گفت «خدا این نعمت را از او بگیرد» این حرام است! فقها اینطور گفتند.

فقها با این حکم، باید روایاتی مانند آن روایت که خداوند به حضرت موسی علیه السلام فرمود «لا تحسدن الناس علی ما آتاهم من فضلی» را توجیه کنند؛ مثلاً بگویند منظور آنست که «اظهار الحسد نکن» و الا خود حسد قابلیت تکلیف ندارد طبق این مبنی.
این بحث مهم است.

در فقه تربیت بحث‌هایی وجود دارد که به این مسئله بر می‌گردد. و چه بسا تربیت نسبت به افعال قلبی اولویت بر افعال ظاهری هم داشته باشد. و اگر ما در فقه و اصول بگوئیم افعال قلب اصلاً موضوع و متعلق برای حکم تکلیفی قرار نمی‌گیرد، یک نتیجه‌ای دارد و اگر گفتیم قرار می‌گیرد نتیجه دیگری دارد.

بحث را از جهت صناعی دنبال کنید؛ ما اگر بخواهیم همینطور مطالب عادی غیر صناعی دنبال بشود فایده ندارد.

آن شاء الله تزکیه نفس نباشد؛ یادم هست که در کنگره شیخ انصاری(ره) که حدود 30 سال پیش برگزار شده بود، دو مقاله نوشته بودم. یک مقاله راجع به شرطیت ابتلا در اطراف علم اجمالی بود. یک مقاله هم راجع به تقیه؛ همان زمان بر دم خدمت استاد بزرگوارمان آیت الله وحید دام ظلّه، ایشان وقتی مقاله‌ها را دید این جمله را فرمود که «صناعی نوشتی» این جمله همینطور در گوش من مانده. اگر درس می‌خوانیم صناعی بخوانیم؛ اگر درس می‌گویم صناعی بگوئیم؛ روی ضابطه باشد؛ حرف علمی و عالمانه بزنیم. یک وقت آدم می‌خواهد سخنرانی کند، آنجا اشکال ندارد؛ عبارات مختلف بیاورد. اما یک وقت بحث علمی است؛ اینجا حرف باید عالمانه باشد. الآن وارد این بحث شدیم.

در جلسات اول و دوم دو مقدمه را گفتیم و این یکی از مقدمات مهم این بحث است و ثانیاً خودش فی نفسه یک بحث مهمی است که آیا احکام تکلیفیه به افعال قلبیه تعلق پیدا می‌کند یا نه؟

عرض کردیم همه فقها می‌گویند متعلق تکلیف باید مقدور باشد اما «امور القلبیه لیس بمقدور للانسان». برای اینکه امور قلبیه قهراً حاصل می‌شود. شما حب به کسی می‌خواهی پیدا کنی الآن نمی‌توانی بگوئی که من اراده می‌کنم تا حب پیدا کنم؛ این کار در لحظه نمی‌شود و نیاز به مقدماتی دارد. آن مقدمات اگر آمد این نتیجه قهراً حاصل می‌شود. حب، بغض، خوف و رجا باید مقدماتی داشته باشد. اموری است که اختیار به آن تعلق پیدا نمی‌کند که بگوئیم همین الآن انجام بشود یا ترک شود.

برخلاف افعال ظاهریه. شما این لیوان آب را اراده می‌کنید بردارید؛ برمی‌دارید و اگر هم اراده نکنید برنمی‌دارید. اما امور قلبی اینگونه نیست؛ امور قلبی قهری است. گفتیم «امور قلبیه» بر دو نوع است؛ یک دسته افعال قلب داریم مثل اراده و رضایت.

البته بین «حب» و «رضایت» فرق است؛ فقهاء وقتی به آیه «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ [3]» می‌رسند، مشهور فقها «عن تراض» را طیب نفس معنا می‌کنند. تنها کسی که تراضی را به «تراضی انشائی» معنا می‌کند، امام رضوان الله تعالی علیه است! ایشان می‌فرماید «تراض» یعنی همین که لفظاً بگویند «رضیت». وگرنه طیب نفس واقعی همیشه وجود ندارد؛ فرض کنید یک شخص که فرزندش مریض شده و خودش مضطر به فروش خانه می‌شود؛ خانه‌ای که خیلی هم به آن محتاج و علاقه مند است. این چنین شخصی اصلاً برای فروش خانه طیب نفس ندارد و با کراهت تمام می‌فروشد. ولی در انشاء می‌گوید رضیت. اینجا بر مبنای امام(ره) «تجاره عن تراض» وجود دارد.

یا قبلاً گفتیم این مبنای امام(ره) به درد مسئله نکاح می‌خورد؛ گاهی یک دختری می‌گوید «من در حین عقد ازدواج به ظاهر گفتم «بله»؛ ولی دلم در باطن راضی نبود»؛ آنچه که اینجا معیار است، همان تراضی انشائی است.

اما مشهور می‌گویند طیب نفس و حصولش قهری نیست بلکه در اختیار شخص است؛ ممکن است کسی طیب نفس به معامله داشته باشد، و ممکن است طیب نفس نداشته باشد.

به همین جهت ما گفتیم یک سری افعال داریم که حصولش قهری نیست. پس این استدلال که بگوئیم امور قلبیه حصولش همیشه قهری است، ناقص است. چون در همه امور قلبیه اینطور نیست؛ این مطلب در اوصاف قلبیه صادق است؛ اما در افعال قلب، نه!

در نماز مکلف نیت «قربة إلى الله» می‌کند. این نیت، امر قلبی است یا فعل ظاهری؟ مسلماً نیت یک امر قلبی است؛ او در قلب نیت می‌کند که این امر را به قصد قربت و تقرباً الی الله انجام بدهد.

تبعیت احکام امور قلبی از ملاکات

مسئله به اینجا تمام نمی‌شود؛ ممکن است کسی بگوید:

«مگر هر چیزی عنوان فعل پیدا کرد می‌تواند متعلق حکم تکلیفی قرار بگیرد؛ ما فعلی را متعلق حکم تکلیفی می‌دانیم که در آن ملاک باشد. براساس قانون «الاحکام تابعة للمصالح و المفاسد» هر فعلی را نمی‌توان متعلق حکم دانست؛ بلکه فعلی که دارای ملاک باشد متعلق حکم قرار می‌گیرد. لذا بعضی از فقها معتقدند که اباحه لا اقتضائی چون ملاک ندارد، مسامحه جزء احکام تکلیفیه قرار می‌گیرد! احکام تکلیفیه واقعی، وجوب، استحباب، حرمت و کرامت هستند که حقیقتاً ملاک دارند؛ وجوب ملاک لزومی دارد؛ استحباب ملاک ترجیحی دارد؛ حرمت ملاک لزومی تحریمی دارد؛ کراهت هم ملاک دارد. اما اباحه لا اقتضائی را اصلاً ملاک ندارد، پس حکم تکلیفی نیست. اگر هم از احکام ذکر می‌شود، مسامحه است. و در حقیقت احکام تکلیفیه چهار مورد است.»

بنابراین مبنا هر فعلی نمی‌تواند متعلق تکلیف قرار بگیرد. از طرف دیگر باید گفت که فعلی که در آن ملاک باشد، فقط فعل خارجی است. اما فعل قلبی و تصور باطنی، ملاک ندارد. تصور صلاه ملاک ندارد؛ بلکه صلاه خارجی است که دارای ملاک است. همچنین در تصور صوم ملاکی وجود ندارد. هرچند ما در امور قلبی وجود افعال قلبی را بپذیریم، اما این افعال قلبی ملاک ندارد.

به عنوان نمونه، رضایت قلبی و طیب نفس در معامله طبق نظر مشهور ملاکی ندارد؛ خواه به معامله رضایت بدهد یا؛ ندهد چه

فرقی می‌کند؟ مهم معامله خارجی است که برایش نفع داشته باشد یا نداشته باشد. رضایت قلبی چطور می‌تواند دارای ملاک باشد؟

اگر ما بخواهیم افعال قلبی را متعلق احکام تکلیفی قرار دهیم، باید وجود ملاک را تصویر کنیم. اگر نتوانیم وجود ملاک را تصویر کنیم، نتیجه‌اش این است که افعال قلبی هم از دایره احکام خارج می‌شود.

پس درباره امور قلبیه دو بحث محوری وجود دارد؛ یک بحث این است که آیا اینها متعلق اختیارند یا نه؟ اگر یک قائلی مثل امام رضوان الله تعالی علیه فرمود متعلق اختیار نیست هیچ فعلی از افعال قلبی قابلیت تعلق تکلیف نخواهد داشت. چون امام(ره) می‌فرماید تمام افعال قلبیه قهری الحصول است. و بحث دیگر این است که حتی اگر گفتیم امور قلبی دو صورت دارد؛ قهری و غیر قهری؛ باید ببینیم در این افعال غیر قهری ملاک تصویر می‌شود یا نه؟ چون احکام تکلیفی بدون ملاک نمی‌تواند باشد؛

نظر امام خمینی(ره) در باب امور قلبی (از قبیل موافقت التزامیه)

در مورد محور اول مقداری فرمایش امام را اینجا عرض کنم و شما را به بحث موافقت التزامیه در مباحث قطع ارجاع می‌دهم؛ که مشهور موافقت التزامیه را ثبوتاً ممکن می‌دانند اما می‌گویند اثباتاً دلیلی بر آن نداریم. یعنی وقتی شارع می‌فرماید «الصلاة واجبة» من در قلمب ملتزم باشم به اینکه نماز واجب است. این از حیث ثبوت ممکن است اما از حیث اثبات دلیلی بر وجوب ندارد..

اما مرحوم امام(قدس سره) معتقدند که اصلاً از حیث ثبوت هم موافقت التزامیه ممکن نیست. زیرا این مسئله از امور قلبیه است و امور قلبیه از تحت اراده و اختیار انسان خارج است!

امام(ره) در انوار الهدایه جلد اول صفحه 141 بحث موافقت التزامیه را بیان می‌کنند و در مقدمه دوم می‌فرمایند: «إن أحوال القلبیة من الخضوع والخشوع والخوف والرجاء والرضا والسخط وأمثالها، إنما تحصل فی النفس قهراً.» گاهی حتماً شنیدید از بعضی از علما و بزرگان اخلاق که می‌گویند «از ما می‌پرسند چطور خضوع قلب در نماز پیدا کنیم؟» طبق این مبنای مرحوم امام(ره) باید گفت، این امر ارادی نیست که من در بخواهم در نماز خضوع پیدا کنم! «إنما تحصل فی النفس قهراً طبعاً لمبادئها الحاصلة فیها بعلاًها»

امور قلبی یک مقدماتی می‌خواهد؛ یک عللی دارد؛ یعنی برای اینکه خضوع و خشوع در نفس، در حال نماز به وجود بیاید انسان باید قبلاً معرفتش را به خدا زیاد کند؛ خدا شناسی‌اش قوی بشود؛ خدا را حاضر بداند؛ قدرت خدا را باور داشته باشد؛ وقتی آن مبادی آمد، نتیجه‌اش هم می‌آید.

«بحیث لو حصلت المبادئ فیها تتبعها تلك الحالات، بلا دخالة إرادة واختیار أصلاً. مثلاً: العلم بوجود المبدأ و عظمته و قهارته یوجب الخضوع والخشوع لدی حضرته۔ جلّت کبریاؤه۔ و الخوف منه، و العلم برحمته الواسعة وجوده الشامل و قدرته النافذة یوجب الرجاء و الوثوق.» [4]

این مطلب در مورد روایاتی که می‌گوید مؤمن باید دو بال خوف و رجا داشته باشد، نیز مطرح می‌شود؛ نمی‌توانم بگویم من امروز می‌خواهم خوف داشته باشم، یا فردا می‌خواهم رجا داشته باشم؛ این در اختیار من نیست. بلکه خوف و رجا، مبادی و مقدماتی دارد. اگر آن مبادی آمد، قهراً رجا هم می‌آید؛ امید به رحمت هم می‌آید؛ قهراً خوف از خدا حاصل می‌شود.

«و کَلَمَّا تَمَّت المبادئ و کملت، تَمَّت و کملت الحالات القلبیة. أي درجات الثمرات تابعة لدرجات المبادئ، و لا یمكن تحصیل النتائج إلا بتحصول مبادئها، و لا یمكن حصول تلك الحالات بالإرادة و جعل النفس من دون تحقق المبادئ، و مع تحققها تحصل

قهرًا و تبعًا من غير دخالة الإرادة و الاختيار فيها.»

هر چه این مبادی کامل‌تر باشد حالات قلبی عمیق‌تر است. پس نمی‌شود که من بگویم از امروز می‌خواهم اراده خوف یا رجا داشته باشم؛ این قهری است.

در مقدمه سوم ایشان، روی موافقت التزامی تطبیق می‌کنند؛

«أنَّ عقد القلب و الالتزام بشيء و الانقياد و التسليم القلبی لأمرٍ، من الاحوال القلبیة التي لا تحصل بالارادة و الاختيار من دون مبادئها فضلاً عن حصولها مع تحقق أضداد مبادئها أو مبادئ أضدادها، فإذا حصلت مبادئها في النفس لا يمكن تخلف الالتزام و التسليم و الانقياد القلبی عنها، و لا يمكن الالتزام بمقابلاتها و أضدادها، فتخلفها عن المبادئ ممتنع، كما أنَّ حصولها بدونها - أيضاً - ممتنع.»

در بحث موافقت التزامی، تسلیم قلبی، یعنی انسان قلباً تسلیم باشد به اینکه مثلاً روزه باید واجب باشد.

فرق است بین اینکه کسی بگوید «من آنچه را که پیامبر(ص) آوردند، تصدیق می‌کنم؛ یعنی اگر پیامبر(ص) فرموده نماز واجب است، من هم تصدیق می‌کنم که این، حرف خداست» و بین اینکه التزام قلبی داشته باشد و در قلب تسلیم باشد به اینکه نماز واجب است!

امام(ره) می‌گوید این تسلیم با اراده درست نمی‌شود؛ بلکه نیازمند تحقق مبادی است. حتی می‌فرماید گاهی اوقات اضداد آن مبادی وجود دارد؛ مثلاً رئیس یک مجموعه، شخصی را معاون خود قرار می‌دهد؛ اما کارمندان دیگران می‌گویند اعتبار ما از این معاون بالاتر است؛ تشخیص خود را قوی‌تر از این می‌دانیم و قلباً تسلیم نمی‌شوند؛ اما در عمل، تسلیم می‌شوند.

در ادامه بحث بعد امام(ره)، اصول اعتقادی را مطرح می‌کنند. و بحث‌های مهمی دارند. مطلبی را از مرحوم فشارکی(ره) نقل می‌کنند (استاد مرحوم آقای حائری(ره)) و در آخر نتیجه می‌گیرند که اصلاً موافقت التزامیه هیچ اساسی ندارد و ثبوتاً ممکن نیست.

«فتحصل ممّا ذكر: أنَّ وجوب الموافقة الالتزامية و حرمة مخالفتها - على ما يستفاد من كلام القوم - ممّا لا أساس لهما أصلاً[5]»

تحقیق در مسأله موافقت التزامیه

ما در دوره اول بحث‌های اصول‌مان ملاحظاتی بر این مبنا و فرمایش امام(ره) داشتیم؛ یک ملاحظه، آن مطلبی است که در کلمات مرحوم اصفهانی(ره) وجود دارد که می‌گوید موافقت التزامیه را بالوجدان می‌دانیم موجود است؛ انسان در وجدان خودش قلباً التزام پیدا می‌کند و تسلیم می‌شود نه اینکه یک چیز قهری باشد.

بعبارة أُخری اینکه در بعضی امور حرف امام(ره) جاری است و امر قلبی، قهری است. اما چه اشکالی دارد در قلب انسان یک چیزی باشد که هم وجود قهری داشته باشد و قهرّاً به وجود بیاید، و هم وجود عن ارادة داشته باشد و با اراده به وجود بیاید؛ این محال است؟ محال نیست. موافقت التزامیه از این قبیل است!

ممکن است انسان در اثر انس با شریعت بگوید «واقعاً هرچه خدا فرموده درست است» و یک تسلیم قلبی به آن پیدا کنند.

و ممکن است انسان دیگری در اولین لحظه‌ای که مسلمان شد، بگوید من قلباً تسلیم هستم و اراده کند.

ملاحظه‌ی دیگر اینکه ما روایاتی داریم در باب «أَنْ الْإِيمَانَ مَبْثُوثٌ لِّجَوَارِحِ الْبَدَنِ كُلِّهَا» [6] ایمان در همه ابعاد انسان باید باشد.

در آنجا روایتی دارد «فَفَرَضَ عَلَى الْقَلْبِ غَيْرَ مَا فَرَضَ عَلَى السَّمْعِ» [7] آنچه خدا بر قلب واجب کرده، غیر از آن است که بر سمع واجب کرده است.

بعد می‌گوئیم ما فرض الله على القلب چیست؟

می‌گوید «الایمان» [8].

ایمان، یک امر قلبی است. اما آیا این ایمان، قهری است؟ آیا تدریجی است؟

وقتی انسانی ایمان می‌آورد، مسلمان‌هایی که در صدر اسلام مسلمان می‌شدند آیا قهری بود؟

هرچند خیلی از آنها ایمانشان منافقانه بود و اسلام ظاهری داشتند، اما بعضی‌هایشان همان لحظه ایمان می‌آوردند؛ با دیدن یک معجزه، ایمان آوردند. ایمان، اقرار، تسلیم و امثال اینها را در این روایات داریم.

روی این مبنای امام(ره) باید بسیاری از روایات توجیه کرد.

مثلاً روایتی که می‌فرماید «حب علی عبادة»؛ اینجا باید طبق این مبنا بگوئیم «حب امر قهری است و در یک آن به وجود نمی‌آید؛ پس، انسان اگر عملی را با حب علی(علیه السلام) انجام داد، این می‌شود عبادت! ولی خود حب، که یک امر قهری است و ممکن است باشد یا نباشد، نمی‌تواند متعلق برای عبادت باشد!»

ما آیات و روایاتی داریم که متعلقش همین افعال قلبیه است. «یا ایها الذین آمنوا آمنوا» [9] این ایمان در آیات قرآن متعلق امر

قرار گرفته است. آیا باید بگوئیم ایمان یک امر قلبی است، امر قلبی هم نمی‌تواند متعلق تکلیف باشد؟

این را ان شاء الله جلسه آینده بیشتر توضیح می‌دهیم.

خواهش ما این است که بحث موافقت التزامیه امام را ببینید. باید در این بحث، مبنا پیدا کنیم که آیا افعال قلبیه، می‌تواند متعلق تکلیف قرار بگیرد یا نه؟

این بحث در محور اول بود که مسئله ارادی بودن افعال قلبی است.

بحث در جهت دیگر یعنی ملاکات افعال قلبی هم باید در یک جلسه‌ای توضیح دهیم.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

[1] - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ ع يَا ابْنَ عِمْرَانَ لَا تَحْسُدَنَّ النَّاسَ عَلَى مَا آتَيْتَهُمْ مِنْ فَضْلِي وَ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى ذَلِكَ وَ لَا تَتَّبِعْهُ نَفْسَكَ فَإِنَّ الْحَاسِدَ سَاحِطٌ لِنِعْمِي صَادُّ لِقَسَمِي الَّذِي قَسَمْتُ بَيْنَ عِبَادِي وَ مَنْ يَكُ كَذَلِكَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَ لَيْسَ مِنِّي. الكافي (ط - الإسلامية)، ج2، ص: 307

[2] - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: الْمُؤْمِنُ بَيْنَ مَخَافَتَيْنِ ذَنْبٍ قَدْ مَضَى لَا يَدْرِي مَا صَنَعَ اللَّهُ فِيهِ وَ عُمْرٍ قَدْ بَقِيَ لَا يَدْرِي مَا يَكْتَسِبُ فِيهِ مِنَ الْمَهَالِكِ فَهُوَ لَا يُصْبِحُ إِلَّا خَائِفًا وَ لَا يُصَلِّحُهُ إِلَّا الْخَوْفُ. الكافي (ط - الإسلامية)، ج2، ص: 71

[3] - سوره نساء آیه 29

[4] - انوار الهداية في التعليقة على الكفاية، ج1، ص: 143

[5] - انوار الهداية في التعليقة على الكفاية، ج1، ص: 145

[6] - الكافي (ط - الإسلامية)، ج2، ص: 34

[7] - همان

[8] - «فَأَمَّا مَا فَرَضَ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِيمَانِ فَأَلْفَرَارُ وَالْمَعْرِفَةُ وَالْعَقْدُ وَالرِّضَا وَالتَّسْلِيمُ بِأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ

«...»

[9] - سورة نساء آية 136